

صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره هفتصد و چهل و ششم

پیر راگتفر: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟
توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»



شهر ونگ

فساد مالی بی سابقه در حوزه پتروشیمی

فساد مالی: شرمنده ام نکند، من خیلی کوچیکم برای این پرونده!

اختلاسگر پیشکسوت: کلاس های اساتید توی کدوم بندوچه ساعتی برگزار می شه؟!
شهر ونگ: اینها تازه اثرات دور زدن تحریم های چندسال پیشه!
تحریم های جدید: اثرات من بعدا صدش درمی آد!
مومیایی: الان می فهمم که تحریم خیلی هم عالیه!
اختلاس جدید تو دست و بالنت چی داری؟ #بعدی #شهر ونگ

وزیر تعاون: توزیع کالاهای یارانه ای از طریق شبکه های مجازی

مردم: فیلتر شکن خوب چی دارید؟ برای دانلود راسته گوسفندی می خواهیم!

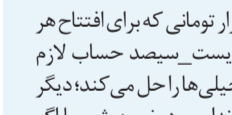
صد و سیما: مجازی روول کنید، براتون ستاره مربع آوردم!
فرزند: بابا به خدا چت نمی کنم، دارم دستمال کاغذی دانلود می کنم!
گوشتهای مجازی #زندگی واقعی #شهر ونگ

فلکه اول

بچه که بیاد آیشنشیم با خودش میاره | حمید خدماوردی | به خاطر دارم زمانی که تصمیم گرفتم با حقوق ماهیانه یک میلیون، پس انداز اندک و سه الیگوهای تلق و تلوغ همسر برای روز میادا، در راستای روزی بخشیدن به زندگی مشترکمان فرزند خودمان را هم به دنیا بیاریم، باراک اوباما رئیس جمهوری وقت آمریکا با دسترس کامل به خزانه کشور و در آمد نجومی اش تنها دو فرزند داشت! این قیاس بود که همیشه ما را آزار می داد، حتی من و همسر تا مدت ها فکر می کردیم یکی از دلایل نوبل گرفتن باراک، اعتقاد داشتن به جمله «فرزند کمتر زندگی بهتر بوده است». و از آنجایی که من در خانواده ای پر جمعیت چشم به جهان گشودم و هفت برادر و خواهر دارم، به یاد دارم زمانی که مادرم داستان باراک را فهمید، بشدت خشمگین شد و مدام او را نفرین می کرد. طبق محاسبات من و همسر که سه فرزند اول را دست گرمی حساب کردیم، اما

تقاطع غیر هم سطح

همه تون رو توی صف دیدم!
محل و حومه توی صف گوشت بودند. یعنی کسانی که سال ها بود از نزدیک ندیده بودم را توی صف گوشت دیدم. حتی پسر شهناز خانم که می گفتند رفته کانادا هم توی صف بود. پسر خانم خسروی هم که بهمیرم برایش از کمر به پایین و بالا لمس شده هم توی صف گوشت بود. حتی پارچه فروش های کوچمههران و بچه های کوچمه سرخ پوست ها و شش سر نون خور این بی نون هم توی صف بودند. حتی من چندتا رفیق دارم که اینها همه توی بیوی بیچ شان نوشته اند گیاه خوار و علف خوار و به سری خوار دیگر، آنها هم بودند. کلا همه آمده بودند. در خبر دیگری آمده بود که یک بدهکار بزرگ بانکی که علاقه ویژه ای به فوتبال هم دارد، برای بچه هشت ساله ۲۴۰ حساب بانکی باز کرده. اینجانب، خودم را می گویم، در تمام طول این زندگی نکبتی ام، کلا یک حساب بانکی بیشتر نداشتم؛ آن هم برای واریز حق التحریر همین چند خطی که دارید می خوانید. یعنی در طول دوران زندگی من، نه من برای هیچ بشری یک قرون پول واریز کرده ام، نه هیچ بشری دوزار ریخته به حساب من. فی الواقع همان



شهاب نبوی
طنز نویس

کوچه اول

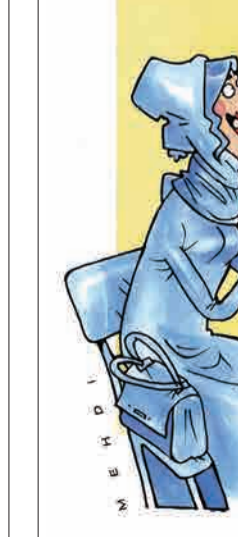
کارگاه آموزشی فرهنگ آبارنمان نشینی | امیر مسعود فلاح | نخستین نکته ای که باید در نظر داشت این است که همسایه طبقه پایین شما لزوماً ارت پدران را بالانکشیده و قاتل او نیست و پولی هم به شما بدهکار نیست! پس بهتر است جلوی بالا پایین پریدن بچه گنده بکتان را بگیرید. نکته دیگر اینکه تجربه مکرر یک ملت در طی تاریخ ثابت کرده شما هر چقدر هم به فامیل و دوستانتان بدهید بخورند، بعدش پشت سر شما صحنه خواهند گذاشت و بر اینتان حساسی می زنند. پس هر شب تادیر وقت میهمانی نگیرید و سرو صدا نکنید و خودتان را چوچوب دوسر طلا نکنید که هم همسایه ها فحشتان دهند و هم پولتان هدر رفته باشد. نکته آخر هم اینکه فکر نمی کنم همه همسایگان به دانستن اسرار و مسائل خصوصی و شناخت ابعاد مختلف شخصیت شما علاقه مند باشند. پس لطفاً بعضی صداها و بوهای که از خانه تان می آید را کنترل کنید. با تشکر

شهر ونگ

مهدی عزیزی | کارتونست
رشد ۷۰ درصدی سرطان در ایران تا ۱۵ سال آینده
وزیر بهداشت هشدار داد:
منبع: ماهنامه خطخطی | اسفند ۱۳۹۳
دکتر جون!
اگه می شه به سرطان با کلاسی تشخیص بدین!
چهارشنبه: کوهن و کیل سابقم رفته دادگاه برای شهادت، اون به آدم خالی بنده! یک سری چرت و پرت درباره من گفته که مثل بقیه چرت و پرت هایی که درباره من میگن، کاملاً درسته!
جمعه: جلسه ای با تیم ایل برگزار کردیم که ابتدا یاد و خاطره گرامام تل رو گرامی داشتیم. بعد خواستیم از بیل مایکروسافت و الکساندر پنی سیلین و توماس لامپ صدوات تشکر کنم که فهمیدم قبلاً همه این شوخی ها رو توی توئیتر کردند و چیزی برای این طنز نویس بدبخت نگذاشتند! ولی کنه مطلب این بود که کلا خواستیم از تیم ایل تشکر کنم به خاطر از کار انداختن آیفون ایرانی!
یکشنبه: در خانه بودم. خبر مهمی نبود. دیگه حوصله خاطره نوشتن ندارم! شاید این آخرین باشه. محافظانم اومدند گفتند نمیخواهی این شام آخر رو می خراب شی؟! شاید باور نکنید، ولی حتی حوصله چتر باز کردن هم نداشتم!



مهدی عزیزی
کارتونست



شهر ونگ



محمد زیا میرزا شاه ولد | کارتونست
hotpen77@yahoo.com



توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»

توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهر ونگ»